

تَسْبِيحُ الْقَلْبِ

بِتَوْجِيهِ

مَسْئَلَةُ رَفْعِ الْيَدَيْنِ

عَلَّامُ مُحَمَّدٍ سَرَّازِي

مَدِيرُ مَدْرَسَةِ عَرَبِيَّةٍ مَبْنِيَةِ الْعُلَمَاءِ
كُودُونِ سَرَّازِي اَبْرَازِ

بَاهُتَمَامِ
عَبْدِ الرَّحْمَنِ كِرَاجُوعِي

مَطْبُوعَةٌ اسْمَاعِيلِيَّةٌ بِرِشَابِطِ پَرِسِ كَرَاهِي

(۲)

مذہب اصناف

در
روستی اخلاف

برائے کوران بے انصاف

بہارِ حیات اور موت و حیات کی تعلیم اور تفسیر
اور اس کی اصلاح اور ترقی کے لئے
مفت اور سب سے زیادہ نفع مند اور
آسان اور سہولت سے سمجھنے والی اور
مکمل اور جامع اور ہرگز نہ ختم ہونے والی اور
اور اس کے ساتھ ساتھ اور
مذہب اصناف اور

جواب سؤالات سفتم زاهدانی

المستحق به

تنبيه الفاقدين

بتوجه مسئله رفع الیدین

الجواب بسم الله الصواب

مسئله رفع الیدین هم طولی و عرضی دارد - این مسئله معرکه الآراء بین ارباب مذاهبات و محدثین از قدیم و جدید گردیده است - و از حیث تألیف نیز معرکه النظائر و المؤلفین شده است - این از جامع الکلی و معانی فقهی جناب زاهدانی است که در یک برگ آن را محض نقل چند روایات و آن هم از کتب حضراتی که تعارض آنها برای نویسنده کماحقه روشن نشده برمیخورد در ایته حاشیه و تخریج هدایه را تصنیف علامه زیلعی حنفی قرار داده است و آنچه که برای اهل مذهب اهل مطالعده روشن است، این است که نصب الرأیه تصنیف علامه زیلعی حنفی است که برای تخریج احادیث نوشته است - و بعد از او علامه ابن حجر مستقلانی شافعی از نصب الرأیه اقتباس کرده الدرر الیه را نوشته اند

لهذا مصنف الدرر ای ابن حجر است در زبلی (این مستند و بحث)

ماهذه اول قادره کسرت فی الاسلام .

صاحبین تابعین و ائمه مجتهدین خصوصاً امام ابوحنیفه و اوزاعی

در مکرمه بازار خیاطین جلسه جزو بحث خصوصی درین مسئله قائم کردند -

و تألیفات حضرات علماء از حدیث احصاب بیرون رفته اند - بفرمان حضرت امام

تجدید این مباحث درین دور بر فتن اصلاً صلاح ندارد که باعث تفرقه

و ایجاد دوستگی و اثاره فتنه نخواهد بود استفاده حزب مخالف و حمله

بر احساسات مردم روز نیست و بهم زدن تمرکز و حشد بین علماء یک بوم

و یک کشور است - بلکه هر کس از اهل اسلام که دارای مرافها و اهداف

مختلف اند هر کس بسیر خود ایشانس بحسب طاقت و موفقیت خود برود و

در کار باشد و فکر نجات آخرت کند یکی بر آن دیگر حمله آورده نشود تا مرکز

و وحدت بهم نخورد و انگلیسین آن دیگر را در تحریک نیارند و از خراب مخالف

را موقعیت سود استفاده ندهند و اساس وحدت را در اهتزاز نیاورده

پاشش پاش نکند -

امام نجاشی - الجزیه فی رفع الیدین و امام محمد بن نصر المروری الحنفی

کتاب رفع الیدین - علامه ابن القیم - علامه القانی الحنفی و غیر هم درین مسئله

خوب با شرح صدر نوشته اند - و این همه جنبش فقط و فقط برایین

است که رفع افضل است یا نکر - و اگر نه نزدیک هر دو گروه عکس آن جاست

است - برای اثبات افضلیت یک عمل چه ضرورت این قدر کجکادی است

منتهی احتساب بر لاعلاجی که سوال را جوابی میخواید، مختصراً مسئله را توضیح میدهم تا بگوش مثبتین رفع برسانم که نزد تارکین هم دلائل هست اگر بگوش ایشان نرسیده است - و اگر نه احتساج ضرورتی شرعی درین موضع مشاهده نمیکنم.

اول : رفع یدین در نماز چند جا ثابت شده است - یکی وقت تکبیره الاحرام است که باستحباب آن اتفاق و بقول من ذری الجماع کرده اند سوای گروه زیدیه - السبته ابن حزم بافتراض آن رفته است - دیگری غیر وقت تکبیر تحریمه است که بران هم جمهور اتفاق کرده اند که سوای این سه جا که ما بین السجدهین و بعد از رکعتین و در هر خفض و رفع باشد، استحباب محدود است - اگر چه دران روایات غیر معتد است - دیگری وقت رفع از رکوع و بعد او - الا آن مسئله رفع الیدین عنوان همین مسئله گردیده است و آن هم فقط و فقط در افضلیت است نه در جواز و عدم جواز -

دوم : امام ابوحنیفه و اصحاب او و مختار مالکیه بر روایت ابن القاسم، ثوری، نخعی، شعبی، علقمه و کوفین همه و گروهی دیگر ترک رفع و افضلیت آن رفته اند - و امام شافعی، احمد، اوزاعی، اسحاق، داؤد و اهل حدیث و گروهی بغسل آن رفته اند و غسل را افضل گفته اند -

سوم : باید دانست که احادیث رفع تواتر اسناد و غسل - و احادیث ترک اگر چه قلیل اند اما معتبر و ثابت اند و تواتر عملی دارند - اگر چه

تواتر اسنادی ندارد اهل کوفه همه و بسیاری از اهل مدینه و گروه گروهی از
 هزارگان هر کشور تا کین هم بودند و اکثر اهل کوفه تقلید حضرت ابن الزبیر رافع
 می کردند - امام شافعی مذهب خود را بر عمل آنها اساس گذاری کردند -
 و اهل کوفه و ابوحنیفه اساس مذهب خود را بر عمل حضرت علی و حضرت
 فاروق اعظم بعد تحقیق حال او در مدینه کردند -

تواتر فقط تواتر اسنادی نیست - تواتر بر چهار قسم است :

تواتر اسنادی - عملی و تواتری - تواتر طبقه - تواتر قدر الشترک - این همه
 اقسام تواتر فائده قطعیت میدهند -

و نیز باید دانست آنچه که محققین در بسیاری از کتب می نویسند و
 جناب ابی حمزہ نقل کرده اند که روایة احادیث رافع به پنجاه صحابی رسیده
 اند یعنی این کلام شان این است که روایة رافع کثیر بود ولی با هم باروایة رافع
 از روایة جمع و شامل کرده اند - و اگر نه روایة رافع همه وقت رافع عند الروایة
 و بعد الروایة جلوتر از تنقید نیست اند و بعد از تنقید پانزده اند - چنانچه امام
 اهل حدیث و مرجع تقلید غیر مقلدین علامه شوکانی در دررایة المفضیلة
 اعتراف کرده است -

و بفرما حقیر بعد از تفحص و تنقیح از پانزده کمتر اند - البته اگر کسی مدعی
 اکثر از پانزده است بعد از تنقید فعلیة لاثبات -

و آنچه ما نوشته ایم که احادیث قلیل اند باینطور که احادیثی که درین موضوع
 آمده اند سه قسم اند : بعضی مصرح اند برفع و بعضی بترک و بعضی خاموش اند

پس درین صورت اگر تنها احادیثِ رفع و ترک را مقابلہ کنیم احادیثِ
 رفع بسیار و احادیثِ ترک کم اند۔ اما اگر احادیثِ سکوت را ہم با
 احادیثِ ترک ضم کنیم پس احادیثِ ترک ہم مثل آنها میدیاشند۔ و
 قاعدہ ہم همین است کہ احادیثِ سکوت را با احادیثِ ترک ضم کنیم
 چرا کہ السکوت فی معرض البیان دلیل الترتک
 چرا چنین نباشد و ما می بینیم احادیثِ را در صفت نماز کہ تمام افعال
 نماز را بیان کرده از رفع ماسوای افتتاح سکوت می کنند۔ پس
 لاریب کہ تبادر این احادیثِ سکتہ مؤید احاطہ اند۔ پس در خصوص
 احادیثِ ترک از احادیثِ رفع بیشتر میگردند۔

این یک نکتہ بزرگ است از اصول متفقہ علم حدیث کہ آنرا
 مدعیین رفع اہمال کرده اند و تا رکن بصیر و نفقہ دان را ملاحظہ کرده
 اند تا احادیثِ بی کار و بہمل نگرند۔ همین عدم التفات و توجہ این اصل
 بزرگ کہ باعث تکثیر احادیثِ مدعیین رفع شدہ است۔ و اگر با توجہ
 این اصل مشاہدہ و ملاحظہ کرده شود احادیثِ ترک از رفع بیشتر اند
چهارم : بیان احادیثِ ترک۔

حدیث اول - امام مسلم درج ۱۸۱ بروایت جابر بن عبد
 مرفوعاً روایت می کند قال خرج علینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم فقال مالی اذکم راضی ایدیکم کانیھا اذناخیل
 شمس اسکنوا فی الصلوۃ۔

این لفظ اسکسوا دلالت می کند بر وجوب سکون، و رفع یدین منافی
سکون است. اگر کسی گوید که چون در حدیث تیمم بن طرفه این منع برآ
رفع یدی سلام کردن آمده است اینجا هم همان مراد است. گویم آن
حدیث و این حدیث مستقل هستند حمل آن بر این صحیح نیست.

(اعلاء السنن ج ۳)

حدیث دوم - امام ترمذی ج ۳ از ابن مسعود روایت
می کند که فرمود ایا نماز بخوانم یا شما نماز رسول الله صلی الله علیه و سلم
را پس نماز خواند و بلند نکرد دستهای خود را مگر در مرتبه اول.

قال الترمذی حدیث حسن - و به یقول غیر واحد من اهل
العلم من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم و التابعین و هو
قول سفیان و اهل الكوفة، اه

وصححه ابن حزم - كذا في التلخيص الجبير ج ۳ و رواه النافی
ایضاً - (اعلاء السنن ج ۳)

حدیث سوم - امام طحاوی در حافی الآثار بسند اسود از
حضرت فاروق روایت می کند که اسود فرمود دیدم فاروق رضی را که
بلند نمیکرد دستهای خود را مگر در تکبیره الاولى. و قال حدیث صحیح
اه. و فی الدرر الیة تعلیق الهدایه لابن حجر العسقلانی
رجاله ثقات اه

حدیث چهارم - امام طحاوی بسند عامر بن کلب عن ابیه

روایت می کند که حضرت علی در اول تکبیر از نماز دست بلند می کرد و پس
بعد از آن دست بلند نمی کرد، ۱ - ۱۳۲ - وقال الزبیلی ج ۲ ص ۲۱۱
وهو اشریحیح - وفي الدرایة مش رجاله ثقات وفي التعلیق
الحسن ۱ - ۱۰۷ - وقال العینی فی شرح البخاری صحیح علی شرط مسلم
(اعلاء السنن - ۳)

حدیث پنجم - در آثار السنن ۱ - ۱۰۸ بحواله مطحوی وابن
ابی شیبہ و بیهقی بسند صحیح از مجاهد روایت می کند که نماز خواند پشت سر
ابن عمر پیش بلند نمی کرد دستهای خود را مگر در تکبیرة الاولی -
(اعلاء السنن - ۳)

حدیث ششم - ابن ابی شیبہ در مصنف خود باسناد صحیح
و جلیل از ابی اسحق روایت می کند که بودند اصحاب ابن مسعود و اصحاب علی
رضی الله عنهما غیر از تکبیرة الاولی دست بلند نمی کردند -
(اعلاء السنن ۳ - ۵۲)

حدیث هفتم - امام بیهقی باسناد جید بسند محمد بن جابر از ابن مسعود
روایت می کند که صلیت خلف النبی صلی الله علیه وسلم و ابی بکر
و عمر فلم یرفعوا ایدیهم الا عند افتتاح الصلوة -
(جوهر النقی - اعلاء السنن ۳ - ۵۳)

ح ۵ امام ابو داؤد در جلد دوم بسند شریک از برادر روایت می کند که
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا افتتح الصلوة

رفع یدیه الی قریب من اذنیه ثم لا یعود -

حدیث نهم - امام طحاوی بسند قوی ۱ - ۱۳۳ بسند احمد بن یونس

از ابوبکر بن عیاش روایت می کند که گفت :-

ما رأیت فقیهاً قطّ یفعله یرفع یدیه فی غیر التکیة الاولة

ایضاً فی ابی داود - (معارف - ۲ - ۴۶۴)

حدیث دهم - ابن ابی شیبہ موقوفاً وطبرانی مرفوعاً از

طریق نسائی بسند سعید بن جبیر از ابن عباس موقوفاً قال ترفع

الایدی فی سبع مواطن اذا قام الی الصلوة واذ ارأی البیت وعلی

الصفا والمروة وفی جمع وفی عرفات وعند الحجار - اسناد حسن -

(معارف - ۲ - ۴۹۵)

حدیث یازدهم - حافظ ابو عمر در استذکار و بدر معنی

در صافی الاخبار و نیل الغرین ۱۲۲ - از ابوهریره روایت

می کند که آنکه کان یرفع یدیه اذا فتح الصلوة ویکب فی کل

خفض و رفع و یقول انی اشبهکم بصلوة رسول الله صلی الله

علیه وسلم - (معارف - ۳ - ۴۹۹)

حدیث دوازدهم - امام زبیری در نصب الرأی ۱ - ۴۰۴

و امام بیهقی در خلائیات از عباد بن الزبیر مرسلأ -

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا افتتح الصلوة رفع

یدیه فی اقل الصلوة ثم لم یرفعها فی شیء حتی یرفع -

و اگر باین روایات، روایات سکوت ضم کرده شوند آنوقت روایات
تاریکین از پنجاه به بالا میروند.

و با توجه بر اینکه در تواتر معتمد ثابت است که در کوفه هزار و پنجاه
نفر از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و سلم متوطن بوده است و در آنها
بیست و چهار نفر بدری هم بوده است. و اینها همه به ترک رفع ابیدری
عمل کرده اند. و اگر این تواتر عملی نیست پس چیست؟
و نیز آنچه از باب رفع بر این احادیث مذکوره تنقید کرده اند جواب
شافی و کافی آنها را در نیل الفرقین و بسط البیدین و حاشیه اعلام السنن
و معارف و آثار السنن تعلق الحسن و عمدة القاری و غیر ما مراجع باید
کرد که این اوراق گنجشس آنها ندارد

پنجم: نظری اجمالی در احادیث و روایات ترک:

اول: ترک تواتر عملی است، چنانچه رفع متواتر است. و تواتر
عملی در هر دو از عصر نبوت تا این زمان بغیر کبیر جاریست. و تعاملی که
متواتر باشد قوی ترین حجتی است درین باب. کسانیکه اعتماد بر عنقه
اسناد می کنند مع وجود التواتر گویا که ایشان از نور آفتاب در
نصف النهار پیسته فالوس و نور اومی گردند.

و کسانی که احادیث را بر تواتر عملی ترجیح می دهند یا احادیث را نا سخ
تواتر قرار می دهند اینها قلب می کنند و ظنی را قطعی و قطعی را ظنی گمان
می کنند.

دوم : در رفع و ترک همه کشورهای اسلامی مشترک بودند. در صدر اول هیچ کشوری سراسر عامل رفع نبود البتة کشوری چنین پیدا می شد که سراسر عامل ترک می بودند مثل کوفه و تعامل اکثری اهل مدینه ازین وجه امام مالک مختار خود را طبق تعامل رفته و خبر آحاد مرفوع را فرو گذاشتند - این دلیل است که ترک غالب و عمل مغلوب بود.

سوم : آنچه امام بخاری در جزء خود و دیگر محدثین و اهل حدیث از عدم صحت ترک صحت می کنند که در صحابه نبود این یک نوع مباله است طبق عادت شان و از مقام اعتدال و انصاف بعید است - و با وجود این نائب و خلیفه امام بخاری یعنی امام ترمذی درین دعوی مناقض او هستند در جامع خود - و همین طور خلاف ایشان کرده اند محمد بن نصر و امثال شان از محدثین - و نزد اهل کوفه از حضرت عمر و حضرت علی و ابن مسعود و علقمه و نخعی و شعبی و بسیاری دیگر از صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین به اسناد قویة ترک ثابت شده است

چهارم : بودند مردم در عهد خلفاء راشدین با اختیار درین امور ترک بود یا رفع و ممکن نبود که کسی مزاحم ایشان گردد، در توارث ایشان طبقه بعد طبقه - و در زمان شان درین مسئله بحثی نبود - البتة این حیث در عهد ائمه ایجاد شدند مثل سفیان و او زاعی و ابو حنیفه و معتزلی تشدد کردند درین امر امام شافعی و کربیبی و غیرها بعد از ایشان -

پنجم : اختلافیکه در ائمه ظهور کرده بود آن هم فقط در اولویت

و اباحت بود نه غیر و کسی بر کسی و اتباع آن دیگر حمد و دعوت شروع
نکرده بودند مثل امروز

هشتم: آنچه عراقی آمار رُداة رفع را پنجاه صحابی گفته است
و دیگران از او نقل کرده اند و جناب علی هم بتقلید بعض ایشان آنها را تحت
تحریر آورده اند، این صحیح نیست مگر در رفع حالت افتتاح فقط - و اقرار
کرده به آن بعضی کوفت را صحیح از آنها پانزده است - و شوکانی بیست با اعتراض
کرده - گویم بعد از تصفیه و امتیاز سرمایه شان فقط شش حدیث میباشد
و آن شش هم بعضی موقوف و بعضی مرفوع و دیگر وجه اختلاف هم موجود است
السبت کتبت طرق موجود است و بس -

آری رُداة ترک هم بعد تصحیح و تنقید هفت عدد اند که بطریق آنها نقل
اندولی میزبان هر دو برابر شد - با توجه به اینکه احادیث سکوت هم دلیل
تاریکین اند چنانچه بیان کردیم - پس درین صورت بعد اضاف و ترک اعتقاد
روایات تاریکین دو چند و سه چند روایات عاملین میگردند - و با توجه بر اینکه
ترک عمدی است و رفع و جودی است، نقل در عمدی عاده کم میباشد و در جودی
بسیار چه که اعدام بجز کلام داعیه نقل کرده نمیشوند - خند بقر و احفظ -

هفتم: آنچه حاکم او عای روایت رفع را از عشره مبشره نقل
کرده است غیر صحیح است - علامه ابن دقین العید الشافعی آن را رد کرده است
فرمودند لا یثبت عنهم بطریق قویة لیکن دوام العمل بالرفع چنانچه حضرات
در کتب خودی نویسنند از فردی واحد هم ثابت نمی شود، چه برسد به عشره مبشره

آنچه فیروز آبادی درین مورد سفر السعادة نقل کرده است محققین آن را رد کرده اند و بالکل بی اصل است من ادعی فعلیه بالبرهان.
و نیز مولانا محمد دوم محمد هاشم سندی هم رد کرده است در کشف الرین - (نیل الفقدین - ۲۷)

هشتم: آنچه از انکار ابن عمر در موضوع ثبوت ترک روایت می کند اولاً ثابت نیست و اگر ثابت گردد محمول بر ذوق خاص اوست ازین صحابه از علت شدت تمسک او به آثار النسبی صلی الله علیه و سلم - و احتمال این هم دارد که تکبیر او بترک رفع است در کبیره الاوئی نه عند الکرع و غیره -
نهم: آنچه ابن قاسم از امام مالک ترک رفع را نقل کرده است قول مختار مالک وثابت است و بعضی آنرا بزور گردن رد کرده اند و اگر امام مالک هم همراه ما نباشد ما را چه ضرر وقتی که دلیل شریعی در دست ماست ما چه غنم داریم -

توضیح مختصر در قوی ترین روایا رفع

ما اول از قوی ترین روایت رفع که مدار کل است، که روایت ابن عمر است در ترمذی از طریق سالم و اوثق حدیث است نزد قائلین رفع و آنرا حجت علی الخلق گفته قرار داده اند مختصراً توضیح منصفانه میدهم کمال بررسی طالع فرمایند من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم
تو خواه از منم پند گیر خواه ملال

اول گویم برای تارکین ووجه قویه موجود است - در ترک عمل بحدیث
 ابن عمر با توجه بر اینکه در عهد مالک این حدیث در دارالبحرۃ و مہبط وحی
 متروک العمل بود با توجه بر اینکه طریق سالم معارض است بہ اثر ابن عمر کہ
 مجاہد روایت کرده است در ابن ابی شیبہ و معانی الآثار و غیرہما -
خلاصہ: حدیث ابن عمر مضرب است بغایت ضحراً
 بہ شش وجہ :-

اول - گاهی فقط ذکر رفع است در افتتاح و بس -
 کما فی المدونۃ الکبریٰ " از مالک مدون آزاد را در ترک کرده بہت
 انظر المدونۃ ج ۱ ص ۱۱۱

دوم - بذكر الرفع در افتتاح و بعد الرکوع ہمین است سیاق
 مؤطلم مالک و دران ذکر رفع عند الرکوع نیست و ہمین است روایت
 یحییٰ و تابعه العنبري والشافعي و معن و ابن نافع الزبیدی و جماعة کما
 یقولہ ابن عبدالبر و قد تابع مالک ابن عیینہ و یونس و غیرہا من الزہری -
 سوم - بہ ذکر الرفع در ہر سہ جا در روایت ابن وہب و محمد
 بن الحسن و ابن القاسم -

چہارم - بزيادة الرفع بعد الرکعتین غیر از آن سہ جا - از طریق
 نافع در سخاری طبق این روایت رفع در چہا جا می باشد اگر چه در
 وقت و رفع این اختلاف کرده اند - اما ابن حجر در فتح رفع لا ترجیح
 داده است و ابن خزیمہ آنرا مستمی دانند و لازم می آید بر این دقیق العید

الثانی طبق قاعده اخذ بما ثبت و صحیح من الزیاده عمل بر این حدیث -
 پنجم - بزیاده الرفیع للوجود غیر از آن چهار جا درین صورت
 محل رفع پنج شدند - عند البخاری فی جزءه از طریق نافع -
 ششم - بزیاده ذکر رفع در هر خفض در رفع و رکوع و سجود و قیام
 و قعود و بین السجدتین عند الطحاوی فی مشکل الآثار کما حاکاه الحافظ فی الفتح
 (ج ۲ ص ۱۸۵)

این شش وجه اضطراب در روایت سالم و نافع از ابن عمر است
 هم در صورت مرفوعه حدیث -
 و نیز اختلاف کرده اند که این حدیثی مرفوع است یا موقوف -
 پس عبد الوهاب الثقفی و محترم هر دو آنرا از عبید الله عن نافع روایت کرده
 اند موقفاً - و همین طور لیث بن سعد و ابن جریر و مالک - و روایت کرده
 آن را عبد الاعلی از عبید الله از نافع مرفوعاً - و راویان وقف از راویان رفع
 بیشتر هم هستند - نتفکر -

و در بعض طرق این حدیث ، این جمله زائد است : فما زالت
 تلك صلوة حتى لقي الله این جمله در روایت صریح است و در
 صحیح روایتی نیامده است - کذا فی نیل الفرقین ص ۲
 ه ه - حدیث مالک بن حویرث است که آن هم مضطرب است -
 در روایتی رفع بعد رفع از رکوع است و در دیگری عند السجود - و در دیگری
 رفع بین السجدتین - (نیل الفرقین ص ۲)

سوم - حدیث واصل است که آن هم مضطرب است -

(نیل الفرقین ص ۳۲)

چهارم - حدیث علی است و آن هم مضطرب است (نیل الفرقین ص ۳۲)

پنجم - حدیث ابی حمیت که در آن نیل اضطرابات است -

راجع النیل من ص ۳۲ الی ۴۳ که تمام اضطرابات متنی و سندی

آن را تفصیلاً ذکر کرده است

ششم - حدیث انس - صواب آن است که موقوف است و

در هر دو حال که موقوف باشد یا مرفوع اضطراب شدید دارد -

هفتم - حدیث ابی بکر هم قبیل و قالی بزرگ دارد -

راجع النیل من ص ۴۳ الی ۴۸

هشتم - حدیث عمر - عدم رفع از او اثبت و اتونی است -

کذا فی النیل ص ۴۹

نهم - حدیث ابی هریره - پس اکثر آرزو موقوف گفته اند - و خود

ابن حزم ظاهری در محلی آرزو موقوف گفته است - نیل الفرقین ص ۵۰

دهم - حدیث ابن الزبیر که در آن لیسع هست که مطعون است

یازدهم - حدیث ابن عباس معلول است و اعلة الحافظ ابوالواهد

النیسابوری و نضر بن کثیر متکلم فیهاست - کذا فی نیل الاوطار للشوکانی

دوازدهم - حدیث عمیر بن حبیب - مسقوط و منکر است -

نیل الفرقین ص ۵۱

سید زدهم - حدیث برابرین عازب - موقوف است - قدرت
 آن ندارد که بخمار من مرفوع گردد -
 الاکن برای جناب علی روشن شد که ارباب ترک رفع نمیکند دلالتها
 دارند و اعتقاد موجه دارد - ازینجمله ملامت هم نیستند - دانش اعلم و علمه اتم
 ۱۳۰۵ / ۵ / ۲۳

سوال هشتم و نهم و دهم زاهدانی المستفی به

مذیباخلاف ثمره اخلاف دور از اسلاف

- ۱ - ولو تزوج ذمّی ذمیة بخمار و خنزیرین فاسما
 لها الخمر و الخنزیر - (کنز الدقائق باب الله ۱۲)
- ۲ - ویحد للرجل و طی امرأته آذعت علیه انه تزوجها
 و الحال ان الرجل منیقن انه لم یتزوجها امکن تنفیذ
 یا طناً بشهادة الزور - (کنز الدقائق ، در مختار ، هدایه ،
 عالمگیری و غیره) عند ابو حنیفه و کذا العکس ابو حنیفه و محمد
 (در مختار ، عالمگیری مطلق شرح و قایده)
- ۳ - وحل تزوج الحبی من الزنا عند ابو حنیفه و ابویوسف
 (کنز - هدایه و غیره)

الزَّانِ لَا يَنْكِحُ الْأَزْوَاجَ أَوْ مَشْرِكَةَ وَالرَّائِيَةَ لَا
يَنْكِحُهَا الْأَنْزَابُ. أَوْ مُشْرِكٌ هُوَ حَرِّمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ.

سوره نور - ٢ - ع پاره ١٨

الْحَبِيبَتِ لِلْغَيْبِيِّنَ - سوره نور - آية ٢٦

٤ - فمن انتشرت آلتها فطلب امرأته وأولجها
بين فخذى ابنتها لا تحرم عليه امها. (نكاح عالمگیری ج ٢٦)
٥ - ولو وطئها فافضاها لا تحرم عليه امها (عالمگیری ج ٢٦٤)
٦ - ولو مس ظفرها بشهوة تثبت الحرمة (ای مصاهره)
عالمگیری ج ٢٦٤ ثم لافرق في ثبوت الحرمة بالمتبين
كونها عامداً او ناسياً او مكرهاً او مخطئاً.

(فتح القدير وعالمگیری ج ٢٧٢)

٧ - ولو قضى بالطلاق بشهادة الزور مع علمها (ای
بعدم الطلاق) حل لها التزوج باخر بعد العدة وحل للشاهد
تزوجها وحرمت على الاول. (عالمگیری ج ٢٨٤)
٨ - وان اولج بهيمة او ميتة لا يفسد صومه ولا
يلزم الغسل. (قاضيخان ج ١ از عالمگیری)
٩ - ومن زرع ان المعوذتين ليستا من القرآن لا
يكون كافراً. (نوازل وقاضی خان ج ٥٧٤ ج ١ از عالمگیری)
١٠ - قال ابو بكر الاسكاف لو كتب القرآن بدم

- الرعان وبالبول وكان فيه شفاء لابأس به وكذا على الجلد
الميتة - قاضى خان ، فتاوى سرلجيه وعالمگيرى و در مختار و
صاحب هدايه در تجييس وشامى مثلا وعليه الفتوى
١١ واذا وقعت قارة في حبب الخمر فماتت ورميت القارة
شم صار الخمر خلا كان طاهرا - عالمگيرى
١٢ ولو عجن خبز بخر صب فيه حل حتى يذهب اثره
فيطهر - (در مختار باب الانجاس ٢٢٤ ج ١ از شامى)
١٣ ولو ج ذكره في الفرج ونزعها فعند ابى حنيفة فهو
طاهر - (در مختار ص ٢٠٨ از شامى باب الانجاس)
١٤ بول السنور في غير اواني الماء عفر وعليه الفقهاء
(در مختار باب الانجاس ٢٨٤ ج ١ از شامى)
١٥ ولو قال رجل ربيت الله تعالى في المنام قال
ابو منصور الماتريدى هذا الرجل شر من عابد الوثن
(قاضى خان فصل المبيع والتسليم)
ورؤية الله في المنام باطلة - قاضى خان - ورأى ابو حنيفة
رثه في المنام مائة مرة ولها قصة مشهورة - (در مختار ص ٢٥٥ شامى)
١٦ استاجر امرأة ليزنى بها او يطأها او قال خذى
هذه الدراهم لاطاك او قال مكنتى بكذا افعلت له
يحد ولو قال امهرتك كذا الا زنى بك له يجب الحد .
(الكافي وعالمگيرى ص ٢٦٦ ج ٢) نموندا زخروار

یا ایها المقلدون این مأخذکم فی هذه المسائل
المقتضیان من القرآن والحديث وإجماع الصحابة - فان لم
تجیبوا ولن تجیبوا الی یوم القیمة فانقوا النار الی وقودها
الناس والمجاعة - قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِن
۳۲ اذله لا یجوز الکفین ۵ آل عمران آیه

گرچه تقلید است استون جهان هست رسوا هر مقلد از امتحان
خاصه تقلید چنین بے حاصلان که آبرورینختند از بهر نان
۱۷ - با حمل کردن سگ در نماز و پوشیدن پوستش در نماز جائز است

و همچنین پوستش را منصفه کند روا است (در مختار ص ۱۳)
۱۸ - سگ دریائی یا خوک دریائی در آب بمیرند ازین آب وضو گرفتن
جائز است - (در مختار ص ۱۳ شامی)

۱۹ - خون شهید اگر در آب افتاد آب پاک است -
(در مختار ص ۱۳ از شامی)

۲۰ - اگر کسی با مادر و خواهر یا دختر خود ازدواج کرد نباید به او
حد شرعی بزنند - (هدایه ص ۱۵۵ و عالمگیری ص ۱۱۴ ج ۱)

۲۱ - اگر کسی شتاب خورد و دهنش بوفی نداد حد زده نشود -
(هدایه ص ۲۷)

غزه گشتن زین در عین پروبال پروبال کو کشد سوے وبال
مولوی هر که کشد قرآن شناس اندر آن صورت نیندیشد قیاس

که بود تقلید اگر کوه قوی هست	ز آنکه تقلید آفت هر نیکی است
نیرت همچون گریه آن مؤمن	گریه بر قهبل پر تقلید وطن
که آبرو ریختند از بهر نمان	خاصه تقلید چنین بی حاصلان
کین چو داؤد است و آن دیگر صد آ	از مقلد تا محقق فرقها است
در میان هر دو فرقی هست نیک	کافر و مؤمن خدا گویند یک



بند سبب احناف در روشنی اخلاف برائے کورانِ بی انصاف

ہمہ اندر زمین بتو این است

کہ تو طفلی و خاندانِ نیکین هست

الجواب از سوال ہفتم و ہشتم - از نقل این عبارات
 ہدف جناب عالی معلوم نیست مگر اینکه ہشت شہام عوب کردن ما
 باشد یا کہ ذوق نقل عبارات حضرات اہل حدیث مثل مفتح الحاجتہ
 و تعلیق المغنی وغیرہا - محرک نقل این عبارات شدہ است یا کہ
 منظور شہام توہین احناف است - یا کہ تاثر حضرات اہل حدیث بر جناب
 استیلا یافتہ است و اگر نہ ما ہم منکر این آیات و احادیث نیستیم
 پس بھت تحریر آنہا معلوم نشد از بیوجہ از جزو بحث آن محقر خود داری

کرد و امره موصول عالم الله سبحانه و تعالی .

الجواب از سوال نهم : جلوتر از توضیح مسائل و دلائل آنها یک تمهید نوشته می شود ، بدان توجه فرمایند - البته این تمهید برای حضرتعالی جلوتر تقدیم شده است که در جواب سوال از تقلید نوشته شده است محتاج تکرار نبود لیکن گن است که از ذهن حضرت عالی بعثت کم توجهی ذہول یافته است ازینوجه دو مرتبه تکرار کرده میشود .

تمهید احکام و مسائل شرعیہ دو قسم اند منصوص و غیر منصوص . آنچه منصوص اند هم دو قسم اند : غیر معقول المعنی یا معقول المعنی - پس هر چه که منصوص غیر معقول المعنی اند در آنها اجتماع و استنباط گنجائش ندارد - و در آن دو قسم دیگر حکم نص قرآن و حدیث اجتماع و استنباط رواست - چنانچه احقر مدلل بجواب عالی در جواب تقلید نوشته ام -

و نیز بوسیله اجتماع و تخریج علل و اسباب از نصوص و اشارات و اقتضایات آنها بحکم شرع جائز و مأمور بجا هستند - پس لازم نیست بر تمهید که هر حادثه جزئی را دلیل صریح از نصوص پیدا کند بلکه هزاران جزئی را او از علل و اسباب نصوص تخریج میکند و آنها همه مرام و معانی نصوص گفته می شوند بخلاف نصوص و معارض آنها -

بعد از تمهید بالا متوجه به جواب تنقیح رات بی محل مسائل فقہیہ خود بر احواف و کتبشان باید شد -

جلوتر تذکر می دهم که از شان یکنفر عالم بلکه یک نفر ادنی مسلمان بی

بهدیه مینماید که محض از راه تعصب، عدالت زبانی و تحریری را بهم زده و در عبارات قطع برید کرده ترجمه آنها را بی محل و اشتباه کرد بر علیه دیگر چسبید. چنانچه روشن می شود که درین مسائل چه وسیله در کار برده شد. ممکن است که اینها را خود جمع نکرده معتضبی دیگر جمع کرده بدست شما افتاده است و جناب عالی کو را نه تقلید یا و کرده نقل کرده فرستاده اید.

جواب ۱ : توضیح مسئله اول این است فان تزوج ذموی

ذمیه علی خمر او خنزیر شه اسلما و اسلم احدما فلها الخمر و الخنزیر. مضایق اینست که همان خمر و خنزیر را معین کرده بودند و اسلام هم جلوتر از قبض بود زن را همان خمر و خنزیر می رسد نزد ابوحنیفه و ابو یوسف می فرماید او را بر پیشل می رسد. امام محمد هم می گوید او را قیمت آنها می رسد
(کذا فی الهدایة ج ۳ ص ۳۳)

به بین شما اینجا عقد افعال و اشتباه کرده شد در ترجمه این عبارت لفظ ذمی و ذمیه را گذاشته شد. مسئله مفضل را مجمل کرده شد با وجودیکه این قول یک نفر است شما چنان افعال کرده شد که دیگری می فهمد که تمام اهل مذهب اتفاق دارند. و درین سند امام بزرگوار دلیل عقلی هم دارد و دلیل نقلی نیز. دلیل عقلی این است که ملک دو قسم است؛ ملک رقبه و ملک ید. که آزا ملک تصرف گویند و در اینجا شک نیست که چون دومی با هم دگر از دواج کردند آنوقت همین خمر و خنزیر برای ایشان مال بودند، پس بجز عقد تعیین مهر ملک زن در نفس هر دو ثابت شد البته تا حال

بلک بید و تصرف حاصل نبود که قبض نکرده بود. پس چون درین حال
مسلمان شدن یا یکی ملک زن که جلوتر ثابت شده بود باقی ماند چر که
مسلمان هم از قبض صوری فخر و خنجر ممنوع نیست چنانچه مسلمانی از مسلمانی
معتداری شراب بزور برد ما موراست که دوباره تحویل دهد که او خود
بریزد و اول هم ما موراست که گرفته بریزد. اینجا هم معنی همین است که زن
آنهارا تحویل گرفته بریزد و شوهر ما موراست که به او دهد که خود بریزد چر که
امر معروف بدست و نهی عن المنکر و طیفه امر است نه هر کس معنی این نیست
که گرفته بخورد یا دیگر آن را بنوشاند. (بدائع الصنائع ج ۲ ص ۲۱۳)

بجان الله! مستعجب چگونه تحریف معنای کلام دیگران می کند.

و دلیل نقلی امام از نصوص اینست، روایت است که حضور اکرم
صلی الله علیه و سلم وقتیکه داخل مکه مکرمه شد سال فتح مکه، باطل کردند
از رباه هر چه که ادب اموال آنها را تا حال قبض نکرده بودند و هر چه از رباه
که قبض بودند به فتح با آنها تعرض نفرمودند. اینجا هم شراب و خنجر جلوت
پوسیده نکاح در قبض زن رفته اند پس چر المملک او تعرض کرده شود
یکی از تاویلات این آیه قرآنی هم نزد گروهی از مفسرین همین است
قوله عز وجل: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ
مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. به بین امر فرمودند تیرک ما بقی
من الربو که تا حال در قبض نیامده است و آنچه مقبوض شده بود تعرض
نفرمودند سکوت اختیار فرمودند. (بدائع الصنائع ج ۲ ص ۲۱۴)

جوابت: در مسئله تنفیذ نکاح بشهادة الزور هم تقمیل است صاحبین از ما و شافعی بخدم جواز رفته اند. امام ابوحنیفه و امام شعبی و حضرت ابن عمر هم بجواز آن رفته اند امام ابوحنیفه اینجا منفر د نیست، بلکه او را درین مسئله پیشوا از صحابه و تابعین موجود است -

و درین مسئله امام صاحب از قرآن و حدیث و آثار همه دلیل دارد - متوجه باینست اما هرگونه دلیل که از اشاره و اقتضاء و غیره باشد لازم نیست که من و تو و سایرهای تحقیق کننده آنرا بفهمد و بداند -

عَلَىٰ قُرْآنٍ مُّقَدَّسٍ : - قوله تعالى لَوْلَا جَاءُواكَ بِالْبَيِّنَاتِ شَاهِدَةٍ شَهَدَاءَ فَإِن لَّمْ يَأْتُوا بِالْبَيِّنَاتِ فَوَلَّكَ عِندَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ

به بین خداوند متعال محض نیاوردن شهادت حکم فرمود بکذب آنها و این پوشیده هم نیست که نیاوردن مدعی شهادت را مستلزم کذب فی نفس الامر نیست لیکن حاکم و قاضی مأمور است بتکذیب آن بجز نیاوردن و می تواند اجراء حد را بر او و اگر چه او دروغ گو فی نفس الامر نیست اما دروغگو شمار است در حکم خدا و شریعت -

پس در این آیت دلیل است بر اینکه حکم قاضی در عقود و فسوخ نافذ است ظاهراً و باطناً. فافهم

عنا حدیث مکرّم :- از روایت ابن عباس و غیره در صحاح مروی است در قصه لعان - هلال بن امیه با همشهری که بعد از

تقریب حضور اکرم صلی الله علیه و سلم فرمودند که اگر فرزندی این زن باین و این صفات متولد شد پس فرزندِ هلال است و اگر به این و این صفات پیدا شد پس فرزندِ شریک بن سحاست. پس آن فرزند بصفتِ مکروه پیدا شد چون حضور صلی الله علیه و سلم را معلوم شد فرمود اگر نبودی آنچه گذشت از ایمان ضروری می شد برای من و او حالی. و باطل هم نکرد آن فرقه را که واقع شد بود به لعان این زن با وجود علم گرامیش درین وقت بد فرغ زن و راستی شوهر. پس این هم یک اصلی بزرگ شد درین مسئله که چون قاضی در عقود و فسوخ فیصله کرد و بعد اشهادت زور ثابت شد همان حکم نافذ میگردد فسخ نمیخواهد.

عناشر :- قال محمد فی الاصل بلغنا عن علی کرم الله وجهه ان رجلاً اقام عنده بنیة علی امرأة انه تزوجها فانكرت ففضی له بالمرأة فقالت انه لم یتزوجنی فاما اذا قضیت علی فجدد نکاحی فقال لا اجدد نکاحک -
الشاهدان زوجک -

پس اگر نکاح به این گواهان دروغ ثابت نشد بود باطناً چرا با وجود رعیت و تقاضای زن و شوهر برای تجدید نکاح دو مرتبه نکاح نکردند، و ظاهراً درین تجدید نکاح تخصیص زن هم بود از زنا و حیانت ماء زوج هم میشد.

فقال الشيخ عبد الحی الکنوی فی التعلیق المعجبه

ذكروا اى الفقهاء الحنفية ان بلاغات محمد مسندة -
 فان قيل لم يعلم مسنده ينظر فيه يقال لاحاجة اليه
 فان المجتهد لما احتج بحديث كان تصحيحاً له عند الحنفية
 وان قيل ان محمد لم يحتج به بل خالفه خلاف الرأى
 لروايته فيه - يقال ان ابا حنيفة احتج به وهو امام
 مجتهد ومالغ الحديث محمد أفقد بلغ ابا حنيفة ايضاً
 من غير طريق محمد لانه است منه لاسيما -

ورواه ابو يوسف عن عمرو بن المقدام عن ابي عن
 علي وهو مرسل حسن - الظاهر انه عمرو بن ابي المقدام و
 ابو المقدام ثابت بن هرمز وعمره وهذا صنعه الناس لغلوه
 والتشيع ولكن قال ابو حاتم يكتب حديثه وذمه
 ابو داود وقال روى عنه سفيان وليس يشبه احاديثه
 احاديث الشيعة وزاد بن الاعرابي كان صدوقاً والحديث و
 وثقه احمد وابن معين وابو حاتم وغيرهم - والمرسل
 حجة عند الاحناف .

قال القارى في شرح الشفاء : ان المسئلة المذكورة
 هي الرواية المشهورة عن علي كرم الله وجهه حيث قال
 شاهدك نوثاك - (اغلاء السنن ج ١١ ص ٦٠ الى ٦٢)
 پس چرا حضرت على و ابن عمر و شعبى را ملامت نمى كنىد كه اصل

از اوشان است فقط و فقط طعن و ملامت ابوحنیفه چه معنی دارد
اینقدر جرات کرده‌شود که در ظاهر و باطن زنا کردنش حلال است نزد
ابوحنیفه پس ایمان جناب علی همین است که حضرت مرتضیٰ از ابن عمر
فتوای جواز زنا داده بودند و ابوحنیفه از ایشان نقل شد - آیا تصحیح ایمان
خود بر امثال شما لازم است یا نه باین نسبت - یهد یکم الله
سواء السبیل -

جواب: درین مسئله هم اغفال کرده‌شود - اصل مسئله
این است: **و ان تزوج الحبلی من الزنا لجاز النکاح ولا**
یطأها حتی ترضع حملها و هذا اعتداج حنیفة و محمد و
قال ابو یوسف النکاح فاسد (هدایه)

بجای جاز حل و بجای محمد ابو یوسف آورده‌شود - ماشاء الله
سلیقه نقل هم متدبیرانه و دل آویز است -

درین مسئله هم امام ابوحنیفه تنها نیست - امام مالک و
شافعی و سعید بن المسیب و جمہور فقہاء امت هم همراه او هستند
فقط امام احمد گفته تا مدتی که زانی توبه نکرده است باعفیقه نکاحش
درست نیست - (مظہری ج ۶ ص ۴۲۹)

و درین مسئله هم دلیل از قرآن مقدس موجود است -
وَ اجَلْ لَكُمْ مَا وَاذَّآءُ لَكُمْ اِنْهُمْ دَرَمَا وَاذَّآءُ لَكُمْ اِنْهُمْ دَرَمَا
و اگر گفته شود پس چرا نکاح حامله و حبلی من النکاح روا نیست

که او هم در ماوراء داخل است - گویم آن را نصی صریح از ماوراء
 بیرون کرده است قوله تعالی: وَلَا تَعَزَّزُوا عِقْدَةَ
 النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكُدْبُ اجْتِدَاءً -

(عینی شرح هدایه ج ۲ ص ۶۲)

و آنچه از آیت استدلال عدم جواز کرده نیز بجهت ندارد - و درین
 آیه اقوالها موجود اند -

علی عطاء بن ابی رباح و مجاهد و قتاده و زهری و شعبی و ابن عباس
 و سعید بن جبیر و مکرمه فرموده اند که مراد اینجا همان زانی و زانیه اند که
 مشرک مشرکه تیم باشند نه هر زانی و زانیه - (منظری ج ۲ ص ۴۲۹)

علاء ضحاک ابن مزاحم و ابن عباس بقولی فرموده اند که مراد از نكاح
 جماع است یعنی زانی را در زنا، زانیه ذوق می آید و عکس آنرا -

علاء سعید بن المسيب و گروهی گفته اند که حکم آیت منسوخ است
 به این آیه کریمه وَأَنْكِحُوا الْأَيَّامَ مِنْكُمْ پس داخل شد
 زانیه در ایامی المسلمین - (منظری ص ۴۲۹)

دلیل حدیثی: عن جابر ان رجلاً اتى النبي صلى الله عليه وسلم
 فقال يا رسول الله ان امرأتى لا تدفع يد لامس فقال طلقها
 قال احبها وهي جميلة وقال استمتع بها وفي رواية فامسكها
 اذا - (رواه الطبرانی وبيهقي و ابوداود و نسائی بطرق مختلفه -
 موصولاً وارسالاً و مرشح صحیح است و قال ابن حجر اسناده اصح و

اطلق النووي عليه الصحة (مظہری جلد ۶ ص ۴۳۱)

یک توجیہ این حدیث ہمیں است کہ دست کسی را کہ خیال بد داشته باشد رد نمی کند۔ و با اینہم حضور صلی اللہ علیہ وسلم اورا برای نھادن این چنین زن اجازة می دهد۔

و در نفس توجیہ این آیت ہم اختلاف است۔ بعضی گفتند مشارالیه ذاک زنا است یعنی حرام کرده شدہ این زنا بر مؤمنان نہ نکاح۔
گروہی مشارالیه آنرا ہمین اشخاص قرار دادند یعنی نکاح شان و این قول اصح است۔

نکاح مشرکین اجماعاً حرام است وزانی وزانیہ در صورتیکہ بعد نکاح ہم اورا از فعلی بد یا ز ندارد۔ دوم بعضی گفتند اند این نہی است یعنی این اشخاص را کہ نکاح نکنند مگر با ہمہمگر۔ چنانچہ امام احمد رفته است۔ و جمہور امت فرمودہ اند این اخباری است یعنی فطرت نانی و میل او چنان فاسد شدہ است کہ بجز از زانیہ میل نمی کند و از عقیقہ تنفری کند۔ ہمینطور عکس آن نہ اینکه نکاح آن با عقیقہ یا عکس آن حرام است۔ معنی الحبیثت در آیت ہم ہمین است نزد جمہور۔

(کذافی ص ۱۷۳ المعانی و ابن کثیر و مظہری و معارف و غیرہا)
السبتہ این نکاح عقیقہ با زانیہ مکروہ و ناپسند است ولی نکاح منعقد می گردد و جائز است۔

با این ہمہ چہ بلا است کہ ہدف ملامت فقط ابوحنیفہ و متعلقین او

شدند و بس - (ما هَذَا إِلَّا تَعْصِبُ وَاصْح) **جوابتک :** درین مسئله بطریق مادت گرامیست قطع و برید
 کرده شد - عبارت کامله عالمگیری این است : فمن انتشرت
 آلته فطلب امرأته واولیها بین فخذی ابنتها لا تحرم
 علیه امها ما لم تزاد انتشاراً - کذا فی التیسین
 لفظ ما لم تزاد الا را که مدار مسئله است قطع کرده شد
 از یونجه معنی هم کاملاً تغییر یافته است - که ره میزند از اهدانی بر وز -
 پس ماشاء الله در عبارت فارسی خود نموده ۱۱ عین عبارت را چه
 معنی پر نغمه که اطفال فقه هم بر آن خندند ، کرده شد -
 معلوم میشود که متعصب را حافظه و تفهیم نمی باشد -
 ترجمه ات اینست : " همدگام شب اگر مردی زن خود را طلبید
 و بعد بدخترش عمل انجام میدزنشش طلاق نمیگردد " **گویم**
صفت علی ابابله - عبارت از آسمان و ترجمه از آسمان
بخش از عبارت فیهی !!
 ترجمه صحیح نزد محصلین این است : پس شخصی که آله او ادلاً
 منتشر شد پس بعد از آن طلب کرد زن خود را و داخل کرد ذکر را
 در میان دوران دختر او (نزد فرج که این را تفخیم می گویند و بر
 ران او مالیدن جماع) مادر این دختر بر این فاعل تغنیه حرام نمیگردد
 تا وقتیکه همان انتشار آله که جلوتر بود همان حال ماند و بیشتر نگردد -

چرا که نزد احناف اگر از اول امر انتشار نبود و بجز دست رسانیدن
انتشار شد حرمت مصاهرة ثابت می گردد و اگر از اول انتشار بود
پس برای ثبوت حرمت مصاهرة از دیاد انتشار شرط است آن
انتشار اول ناکافی است و این مسأله از باب حرمت مصاهرة است
نه زنا - به بین در صورت زنا یا جماع امت است بجز آن
که دخترش حرام می گردد - و احناف جایجا در کتب خود اعلان
می کنند جلوتر از همین عبارت ص ۳۷۴ خود عالمگیری می نویسد:
فمن زنى بامرأة حرمت عليه امها وان علت و ابنتها
وان سفلت الخ

حال این عبارت آن ترجمه الزامی شمار در آن عبارت چقدر

تکذیب می کند

این است و عوای محققین جناب عالی که ترجمه یک عبارت مختصره
فقیهی هم نمی آید و دیگران را به تقلید طعن زدن - و اگر معنی از محقق تا مقلد
فرقیها است همین است که مقلد عبارت دان باشد و محقق ماسخ و تغییر
عبارت آنها پس این تحقیق را از ما سلام است چرا که این حکم کالای
زبون دارد و برایش همان خاوند و شایسته - و سرخیرش -

پری نهفته رخ و دیو در کشته و ناز

فاده عقل بجیت که اینچیز بوجوب العجبی است

امام شافعی اصلاً منکر حرمت مصاهرة است و لو اینکه

بجماع باشد. آیا او هم ملامت است یا که تنها هدف ملامت الوصی است
گردیده است که از مخالف او فهم کلام او را سلب کرده اند

بشبهت حرمت مصاهرة بزنا و سوس و غیره تنها احناف نیستند. امام
اوزاعی و احمد و غیره هم اتفاق دارند. دلیل ایشان این روایات اند
ح ع ابن ابی شیبته روایت ام ابی قریظ روایت می کند. من نظر الی
فرج امرأة لم تحل له امها ولا بنتها اسناده مجهول. ق قاله
البيهقي. (فتح الباری ج ۱۳۵)

ح ع عبد الرزاق بسند حسن بصری از عمران بن حصین روایت می کند
قال فیمن فجر باقره امرأته حرمتا علیہ. ولا بأس باسناده
(فتح الباری ج ۱۳۵)

ح ع مسلم در صحیح خود بسند عائشه رضی الله عنها آورده است
انما قالت اختصم سعد بن ابی وقاص وعبد بن زمعة فی غلام
فقال سعد هذا یا رسول الله ابن اخی عنتبة بن ابی وقاص وعهد
الی انه ابنه انظر الی شیبته وقال عبد بن زمعة هذا اخی
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم وولد علی فراش ابی من ولیدته
فانظر رسول الله صلی الله علیه وسلم الی شیبته فرأی شیبها بیثنا
بعنتبة فقال هولک یا عبد الولد للفراش وللعاهر الحجر واحتجبتی منه

بیا سودة بنت زمعة قالت فلم يرسودة قط -
(مسلم ج ۴۷ و ط ۴۷)

درین موضوع روایات موافق و مخالف بسیار است -

(راجع حواشی اعلام الشیخ از ص ۲ الی ص ۳)

از نظر و تفسیر احادیث جمعا ثبوت حرمت مصابرة ترجیح دارد کجیح جهاتش
از وظی و لمس و نظر و غیره

و مسئله ۵ و نمره ۵ هم تحت همین قاعده حرمت مصابرة داخل اند و
دلائل هم دلائل بالاهستند

و مسئله نمره ۵ هم تحت قاعده مسئله نمره ۲ داخل است و دلائل آن
دلائل مسئله نمره ۲ است -

جواب ۵: این عبارت به این اطلاق هم نیست. آنچه در قاضیخان
ص ۲ ج ۱ بر عالمگیری موجود است این است (و کذا) (ای لایفنده متقی)
اذا جامع بهیمة و لم یبذل او میتة و لم یبذل الی

به بین چه قدر تفاوت است. از عبارت منقوله شما معلوم می شود که
مطلقا بجماع بهیمة و مرده فساد صوم و غسل نیست و از خود عبارت اصل
کمی معلوم می شود که آن جماع و ایلاج که بغیر انزال است فساد صوم و غسل
نیست، آنچه انزال دارد و هر دو لازم میشوند. و ترجمه اش را هم در نمره ۵

فارسی بهمین اطلاق کرده می‌د که خیانت است -
 دلیل از حدیث :- اینست که در حدیث مفطرموم لفظ وقاع
 و جماع آمده است - و جماع و وقاع به اتفاق اهل لغت معنایش
 قضاء الشهوة بمماسنة العضو العضو - و نیز در حدیث ذکر جماع
 انسانی است و مطلق است و المطلق اذا اطلق یؤادبه الفرد
 الكامل - پس در ایلاج بیهیته و مستیته بسیاری دیگر نه قضاء الشهوة
 بلذة کامله موجود است و نه جماع کامل چو اگر جماع کامل و ملتذ آنست
 که هر طبیعت سلیمه آنرا احساس کند و ازین هر دو طبیعت سلیمه تحاشی و تنفر
 می‌کند پس چو در حکم نقض مطلق داخل کرده شود -

جواب ۹ : این قول نزد احناف مرجوح است شما بغیر تحقیق
 الزام کرده می‌د بلکه بر بودن معوذتین از قرآن اجماع امت است -
 و منهم الاحناف كما صرح به المحقق الكبير خاتمة المفتين
 مفتی بغداد السید آلوسی البغدادی الحنفی قال انت تعلم انه
 قد وقع الاجماع على قرآنتهما (ای المعوذتین) وقالوا ان انكار
 ذلك اليوم كفر - (روح المعانی ۳۰ - ۲۶۹)
 الزام می‌گویم : حضرت عبداللہ بن مسعود ہم منکر قرآنت معوذتین
 بود اگر لطف بعضی رجوع اوثابت کردند و بعضی نه - پس در صورت عدم رجوع

او چه میخواهی گفت - و تاویل قول قاضیخان هم یکی همین است که چون
ابن مسعود مسکر بود در صورت ثبوت از او دیگران هم کافر گفته نمی شوند -

ج غا : جواز این مسئله هم مختلف فیها است نزد ما همه احناف
این قول اتفاق نیست - شما اینجا هم بغیر تحقیق الزام کرده شدید -

علامه شامی در آن نظر کرده تضعیف کرده است کما قال لعن
قد علمت ان اقوال الاطباء لا يحصل به العلم والظاهر ان

التجربة يحصل بها غلبة الظن الا (ص ۱۵۴ ج ۱)

و بر سبیل تسلیم احناف مطلقاً جواز را قائل نشده اند آنرا سقیم
کرده اند بر اینکه آن مرض را دیگر علاج نباشد و حصول شفا به آن هم
یقین یا غلبه یظن باشد -

و در این صورت مستدل احناف و غیر هم آیه اضطار مخصوصه و اگراه

است که خداوند فرمود : فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ الْآيَةِ

إِلَّا مِنْ أَكْثَرِهِ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ -

چنانچه در نوشیدن شراب وقت تشنگی مهلک و خوردن مبیته وقت

گر تشنگی مهلک در شریعت اجازت است بهینطور این مسئله است

(ولكن التعصب يفعل العجائب)

و که من عابث قولاً صحیحاً و آفته من الفهم السقیم

جواب : اگر شما تسلیم دارید که شراب بعد از اینکه سرکه کرده شود
 حلال می گردد پس پاک هم میشود از بنویجه از مردن موش در شراب
 شراب نجس تر نشد بحال اول نجس ماند و چون سرکه غلبه کرده تبدیل بایست
 کرد پس که حالا حلال و پاک گردید. و مسئله علام از همین فروع
 است نزد امام ابوحنیفه و گروهی شراب بعد از سرکه کردن حلال و
 پاک میگردد و نزد امام شافعی و گروهی دیگر حلال و پاک نیست
 دلیل حدیث -

ح ۷ : قال عليه الصلاة والسلام نعم الا دام الخمر
 روایت کرد این را جابر در تمام صحاح غیر بخاری - و روایت عائشه
 در مسلم و ترمذی و مستدرک موجود است - و امامانی در مستدرک و
 ایمن در شعب الایمان از بیهقی -

خل اینجام است خل اصلی باشد یا عارضی مثل شراب که خل
 کرده شده است

ح ۷ : قال عليه الصلاة والسلام خير خلکم خل
 خمرکم رواه البيهقي في المعرفة

راوی این حدیث که مغیره است متکلم فیه است ولی از رجال اربعه
 است و بسیاری او را توشیح کرده است و آثار و حدیث اول

این را مؤید اند - (نصب الایه ص ۳۱ ج ۲)

ح ۳ : قال علیه السلام فی المیتة یحل دباها کما یحل خل الخمر

دارقطنی فی سننه بروایة فہج بن فضالة عن یحیی .

اگر گوئی روایت فرج ضعیف است ، گویم مختلف فیه است -

استال ابن معین اور اتوثیق کرده اند و اورا شاهدی حسن از حدیث جابر

ہست و این روایت مؤید بالقیاس است چرا کہ شراب از مردار

بدرت نیست و شریعت بہ اصلاح آن باتفاق ائمہ الفقہاء و محدثین

اجازت داده است - پس ہین طور اصلاح خمر ہم گنجائش دارد -

آشار : اجازة تحلیل خمر از حضرت علی و عمر بن عبدالعزیز و عطار

بن ابی زباج و از ابی الدرداء رضی اللہ عنہم مروی است -

جواب احادیث عدم جواز این است کہ در اول ممنوع بود بولاً

اجازت داده شد -

و نیز از قیاس این استہلاک شراب است کہ سرکہ کردہ شود و استہلاک

شراب ممنوع نیست ، بلکہ مأمور بہ است - راجع اعلاء السنن - ۱۸ -

۳۹ الی ۴۲

جواب ۳ : گویم التعصب یأتی بالعجائب و یعری

صاحبه الی الجعد و التجریت -

جناب مولینا صاحب این عبارت را قطع و برید کرده و جعلی ساخته است - ادنی شگرد مکتب نحوی میبرد که این محققان غیر مقلدین را از غایت تعصب و کمال ادعای تحقیق دروغ گفتن هم بطریق نحوی آید بقول حافظ شیرازی

بادردن ان پرکردن افتاد و بر افتاد

به بین چه خوش ترکیبی نحوی ساخته آید - قلت - اولج ذکره

فی الفرج و نزعها فصد ابی حنیفة فہی طاهرۃ
 این عبارت مقلق نحوی غیر مقلد به هیچ ترکیب نحوی راست نمی آید - این ترکیب چونکه از کلام مرغان نیست بلکه از کلام محققین غنمیله این است لهذا از بیانیست که فعل تکلف بجهت رود - لهذا با صد عرق ریزی اولاً این کلام شریف را ترکیب کنیم و توجیه میدهم تا هر مطالعه کننده از مزایای در ذوق آمده سرش گنج شود -

ترکیب اول :-

و کشید شوهر زن را پس نزد ابوحنیفه این زن پاک است چو کار ضمیر
 هسا و همی و صفت طاهره همه مونت اند و لفظ ذکر نزد تمام نحوایان مذکور
 است لهذا ما مجبور شده این ترکیب کردیم که بجانب ذکر راجع کردن
 این ضار نمی شود، ولی مشکل اینست که زوجه که مرجع است مذکور

نیست ولی گویم این کلام محققین است جائز است بخوبان غلط
کرده اند

ترکیب دوم: کشید ذکر زن را بجانب خود چپ اگر مثل
سگ چپید در فرج ماده نش پس آن زن پاک است غسل نمی خواهد
غیر ازین دو ترکیب پر معنی دیگر نمی آید - و نیز می گویم این فادر فهی که
هی مبتداست از چه حیث آمده است و از که ام فاست، باید
این مفهوم مجمل یا متشابه را خود متکلم حل کند این کار امثال مامقصدین
نیست -

شامی این مسئله را در دو جا ذکر کرده است یکی در ص ۲۲۵ بر
حاشیه نش از در المختار - دوم در ص ۲۵۷ در در المختار طبع مصر -
عبارت جای اول اینست وفي المجتبی اولج ذکرة فترج فانزل
لم یطهر الا بغسله لتلونه بالنجس انتهى - در - قال صاحب
الدر بعد هذه العبارة فيكون مفرغاً على قولها بنجاستها اما
عنده فهمی طاهرة - عبارت جای دوم اینست رطوبة الفرج طاهرة
خلافاً لها - وقال الشامی تحت هذه القول وعندها یتنجس وهو
الاحتیاط - قلت وهذا اذا لم یکن معه دمٌ ولم یخالط
رطوبة الفرج مذی او منی من الرجل او المرأة

حالا متوجه شوید که مدعیان محققین چه تصرف کرده اند، در عبارت
 اولی اولی لفظ اول را گرفته مفعول مخدوف را بر او مرکب کرد
 (یعنی ذکره را) از جانب خود و ذکر فرج هم بعد ذکر طبعاً
 و ذوقاً مطلوب طبع بود آن را هم ختم کرد و چونکه تمامی ذوق در مزاجها
 است آنرا هم تتمه کرد. پس از آن جمله عنده را با اسم ظاهر بدل
 کرده فا را که تاج شاهی بود بر سر عنده نهاد و فای دیگر را که
 بر فهی بود بنا بر سلب آنا از عنده یتیم کرده بجای خود بی پدر و مادر
 گذاشت.

سبحان الله! چه نعمه نو و آهنگی زاهدانی و غیر مهتدی
 درین طنبورا ضافه کردی !!

توضیح حقیقت مسئله مختصراً :-

رطوبت فرج بر دو قسم است - فرج خارج و داخل - رطوبت
 اول با اتفاق پاک است رطوبت مختلف فیه است بین امام ابوحنیفه و صاحبین
 نزد امام صاحب در صورتی که نجاستی دیگر نداشته باشد فقط آن رطوبت
 پاک است و نزد صاحبین پلید است - و این قول احوط است - پس
 اگر شوذکر خود کتا حشفه غائب نشه بود داخل کرده بیرون کرد پلید
 نیست اگرچه وضو بر او می آید غسل نمی آید و اگر حشفه غائب شد غسل

لازم است اگر چه انزال نشود ولی اگر نجاستی دیگر نرسد غیر رطوبت
 فرج و بیرون کرد و بر لباسش بخورد کرد پلب نمی گردد که این رطوبت
 بتقسیم پاک است نزد امام صاحب و محتاط قول صاحبین است و
 اگر نجاستی دیگر غیر از رطوبت فرج رسد با تقیق پلید است
جواب ۴۱ : دلیل این مسئله حدیث سوره گربه و حدیث
 طواف است که در صحاح معروف و موجود است انه لا یخفی الا
 علی احوال -

جواب ۴۵ : روایتی که در فی المنام مختلف فیها است - جمود
 بجواز آن رفته اند از ائمه اربعه و غیر هم - امام ابو منصور ماتریدی از
 اخاف و قلیلی دیگر بعدم جواز رفته اند کما هو المذکور فی
 شرح العقائد و نبیاس و خیالی و شرح المقاصد و کثیر من
 التفاسیر و الفقه - و درین چه عیب - این مسائل اختلافی در
 هر مذاهب هستند - شوکانی با صدیق حسن خان و محمد حسین بقالوی حضرت
 غیر مقتدین در بسی مسائل نظریاتشان مختلف است -

جواب ۴۱ : این مسئله هم باین نوعیت کاملاً نیست بلکه در آن
 تفصیل است - درین مسئله ائمه ثلاثه و صاحبین از احناف گفته اند که
 بر زن مستأجره حد مهست - امام ابو حنیفه با قلیلی بعدم حد رفته اند

ولی ایشان هم مقید کرده اند به این طور که زن را به الفاظ مرتع
 زنا اجاره نکنند و اگر نه این اجاره باطل و غیر صحیح است. مثلاً گفت
 استاجرک للزنا یا اعطیک کذا الاذنی بک - بلکه اگر اینطور گفت
 اعطیک کذا لتعطیفی نفسک یا گفت امهرک کذا
 لتمکتی من نفسک یا گفت استاجرک لاطاک بکذا
 ونحوها نه این که نترت بلفظ زنا کرد چه اگر آن وقت معاذ الله
 معارضت آن مقدس میگردد که فرموده اند الزانیة والزانی
 علامه ابن هم در فتح القدر همینطور تحقیق کرده است - و درین
 عبارت لفظ زنا که دو جا واقع شده است از زیادات متأخرین است
 و تا هم فتوی بروی حد است بقول صاحبین (شامی ص ۱۸۰ ج ۱)

دلایل امام ابوحنیفه : در موضوع این مسئله

حدیث علی ابی سلیمه بن ابی سفیان می گوید که آمد زنی نزد فاروق عظیم
 گفت ای امیر المؤمنین من در شبانی چند گوسفند بودم مردی مرا
 سه کف خرما داد و بمن بدعسی انجام داد پس حضرت فاروق فرمود
 چه میگوئی - پس هر مهر مهر گفت اشاره کرده ترک کرد - و به همین معنی
 از حضرت وائل بن اسقع مروی است ذکره ابن حزمه فی المحلی
 ولم یعلله بشیء والسند ان رجالها ثقات. کذا فی التقریب

مارا اقتدای عمل حضرت مرتضیٰ کافی است - و درینجا شبہ
ملک عم بہست - و در حدیث است ادسوا الحدود ترمذی
از عائشہ دعلی و ابی ہریرہ مروی است -
بہ بین شما چہ قدر جبارت کردہ میتہ ، این را تشریح
اخاف گفتہ اید یعنی جواز زنا را

جواب: این مسئلہ ہم بہ این اطلاق نقلش صحیح نیست -
بلکہ مسئلہ این است اگر کسے سنگ بچہ کہ دهنش بستہ بود و از
دهنش آب دہن نیآید در آستین خود گرفتہ نماز کرد رواست
چرا کہ ظاہر ہر حیوان پاک است ، ناپاک نمیگردد مگر بموت و نجاست
باطن او در معدن اوست - و بر مصلی او نماز بعد دباخت جائز است
چرا کہ نزد ما نجس العین نیست -

دلیل حدیث اول ابنہ زینب است کہ حضور صلی اللہ علیہ وسلم
در نماز او را بر میداشت - طفل ہم مثل حیوان است ، در نجاست
احتیاط نمی کند - (شامی ج ۱ ص ۱۷۷)

دلیل دوم کل اہاب دبیغ فقد طہر الاجلد الخنزیر و الادمی
اینجا فقط دو چیز استثناء کردند و بس باقی از سنگ و غیرہ بیرون
نشند و داخل این فتویٰ ہستند - این حدیث کلی است

جواب ۱۸: ظاهر است که سگ آب و خوک آبی خون ندارند و هر چه خون سائل ندارد ناپاک نیست و آب را پدید نمی کند و بیش این است البحر طهور ماء و حلال میتنه در صحاح تصریح است -

جواب ۱۹: سبحان الله! مگر معلوم نیستید که خون شهید پاک است، شستن نمی خواهد - حضور اکرم صلی الله علیه و سلم تمام شهید را و احد را با خون و لباس خون بغیر شسته دفن کرد، چون خون پاک در آب افتد پدید نمی کند -

جواب ۲۰: باین اطلاق صحیح نیست بلکه نزد صاحبین حد زده شود و بعضی فتویٰ هم بهمین داده اند و قول امام مختار است -

(کذافی الدرر الحاشیه الشامی ص ۱۶۸)

دلیل امام صاحب حدیث بالا است که در جواب ۱۸ گذشت

ادروا الحدود ما سنظعتهم - (الحديث) یا ادرؤا الحدود بالشبهات و اینجا شبهه عقد نکاح موجود است و نام نزد امام صاحب او را عذاب شدید داده شود - (شامی ج ۳ ص ۱۶۸) و بعضی شبهه محل قرار داده اند

جواب ۲۱: این هم تفصیل دارد - اگر دو گواه ثابت شد

یا خودش اقرار کرد و یک مرتبه مدزده شود اگر دهنش بودارد. و اگر بودارد
 و راه هم دور نیست مدزده نشود -

اینجا هم دلیل ادرو الحدود الحرامه است - چون بو نماز می شود
 باقی نماز و الله اعلم وعله اتقوا حکم

واقعی شعریه در آخر از روی نقل کرده شید با چنین محققان سطحی که
 بیجا دنبال مسلمانان چسبیده اند بر میخورد طایفه النعل بالنعل
 دعوی محققیت و مقلد محض دیگران اند -

این اند ما خدایان مسائل مقتدین فقد اجابوا بخلاف ما
 فهمتم لان الضفدع فی الجداول لعدم علمه
 بمتصوران لیس بحر اعظم من بحری

هدانا الله وایاکم سوا السبیل

اندکی با تو گفتم غم دل تر سیدم

کرد دل آزرده شوی و ز سخن بسیار است



عماید واقعی اہل سنت و جماعت و تصوف

www.ahledell.blogfa.com